



۲۰۱۶/۱۲/۰۷



بهاؤل ملک

شرح حال عبدالملک عبدالرحیم زی در آثار نویسندگان

بخش سوم قسمت ۱



فیرهای بی خریطه

فقیر محمد فگار معالج

از گذشته های دور با نشرات محدود، هر چه ثبت اوراق تاریخ شده و هر چه روایان اولی نگاشته اند، چون بیان حال و شرایط تحقیق و تدقیق آن کمتر میسر است، باید بدون درک صحت و سقم آن، بدون در نظر داشت کلیه جوانب اوضاع سیاسی داخلی و خارجی، بدون در نظر داشت چگونگی شرایط محیط، اذهان عامه، جانب داری ها و یا بر عکس آن، کذا سالم و یا نا سالم بودن روایات، مجبوراً بحیث تاریخ اش قبول کرد. اما واقعه نگاران امروزی که از یکطرف وسایل نشرات و پخش وقایع فراوان است، و از جانب دیگر از وقوع حادثات هم چندان دور نشده ایم، کذا اسناد ثقه دست اول و قابل اعتماد از نشرات روز، منابع مختلف، روایان بیطرف و صادق میسر شده میتواند و زمینه تفکیک صحت و ثقم آن میسر است، باید صددرصد همه را مطالعه و کسب معلومات کرد، تا اثری تاریخی قابل ارزشی بوجود آمده بتواند. و هرگاه این زحمت را بخود نمی دهیم، لازم است نگارش موضوعات تاریخی را به کسانی واگذار شویم که واقعاً از عهده آن بر آمده میتوانند، و قبول زحمت می کنند، و نباید بی تمسک، به سند و بی خریطه فیر کرد.

نوشتن این چند سطر مختصر بحیث مقدمه برای این بود که چندی قبل کتابی توسط یک دوست محترم بمن ارائه شد تا مطالعه کرده و نظر خود را در مورد اظهار دارم. از مطالعه کتاب مذکور، مخصوصاً در یک قسمتی که من چه مستقیم و چه غیر مستقیم در آن سهم داشتم، به اصطلاح شاخ کشیدیم و درک کردم که نویسنده محترم با وجود ادعای ثقه بودن مندرجات آن تا چه

اندازه از حقیقت دور رفته اند. شاید این هم بی دلیل نباشد که چرا و توسط کی مجبور به نوشتن شده، در حالیکه از عدم آشنایی خود به شغل نویسندگی هم اعتراف کرده و از تذکر اسم خود و راوی واقعات هم اباورزده اند.

اثر مذکور بنام «داود خان د کی جی بی به لوموکی» توسط موسسه نشراتی سباوون بچاپ رسیده است. گرچه ناشر کتاب هم چندان به ثقه بودن مندرجات آن اطمینان نشان نداده است، با آنهم بحیث یک اثر تاریخی به نشر آن مبادرت ورزیده است. من نمی خواهم و یا نمیتوانم در مورد تمام مندرجات و مقاله های کتاب مذکور انگشت انتقاد بگذارم و ثقه را از نائقه، و سره را از ناسره تفکیک کنم، اما مشیت نمونه خروار گرفته صرف در مورد یک مقاله آن که من خودم مستقیماً در آن شامل بودم، و از دودش کور شده ام، با در نظر داشت جاغور جریده هفته وار امید، فقط به شرح روؤس بعضی از مطالب عمده آن، باز تکرار می کنم، روؤس بعضی از مطالب عمده آن می پردازم و بحری را در کوزه می گنجانم تا از یک طرف نسبت طوالت موضوع از نشر نماند. از طرف دیگر مسایل عمده، گرم و داغ مخصوصاً جریانات و تبصره های وقایع روز تا اندازه ای زیاد است که به موضوعات دست دوم و سوم گذشته فعلاً نه چندان احتیاجی است و نه قابل بحث، تشریح و ادعا.

موضوعی را که می خواهم پیرامون آن اندکی روشنی اندازم، عبارت از (کودتای نامنهاد عبدالملک خان عبدالرحیم زی) است که مدتی در کابینه داود خان بحیث وزیر مالیه و ضمناً مدتی بحیث وزیر تجارت ایفای وظیفه داشتند، و من (فقیر محمد فگار معالجه) تقریباً مدت دو سال قبل از محکوم شدن شان، بحیث مدیر قلم مخصوص وزارت مالیه کار می کردم.

لازم به تذکر است که مرحوم ملک خان در مدت پنج سالی که متصدی امور وزارت مالیه بود، سه مدیر قلم مخصوص در سه مدت جدا گانه داشتند. اولی بنام گل احمد خان که بعداً بحیث رئیس کوپراتیف مامورین مقرر شد. دومی عبدالرحیم خان چین زایی که، دو سال قبل از به دسیسه گرفتار شدن ملک خان از طرف خود ملک خان بحیث رئیس نقلیات دولتی تعیین گردیده بود. بالاخره سومی من بودم که خسته به پایم شکست و در مدت پنج سال زندان کوتاه قلبی و خوردن میلیونها چوب، لگد و مشت، و کشیدن بیدار خوابی ها و در بین اتاق قلبی به خدا با زولانه و ألچق شدن، زندگی روحی و جسمی ام تباه شد (قسم ازین لحاظ یاد کردم که، در بین اتاق قفل زندان که چندین دروازه محکم چوبین و آهنی دارد و از شش جهت، تحت حراست و حفاظت مخبرین ضبط احوالات، وزارت داخله، ضابطان و خورد ضابطان و عساکر قوماندانی امنیه است. انداختن زولانه و ألچک کردن یک مظلوم بیگناه، از شاهکاری های دوره حکومت داود خان و ابتکار هیئت تحقیقات موضوع اتهام است که وجدان بشریت از باور کردن کردن آن آبا می ورزد).

از آن تاریخ تا کنون بیش از چهل سال سپری شده، با آنهم یک تعداد اشخاص که مرا می شناسند، و می دانند که در وقت گرفتاری ملک خان مدیر قلم مخصوص وزارت مالیه بودم، و از بندی گری من هم اطلاع دارند، زنده اند و شاهد مدعی من اند.

علاوتاً هر گاه کلکسیون روزنامه های اصلاح و انیس و غیره نشرات دولتی و غیر دولتی اواسط برج سرطان سال ۱۳۳۶ هجری شمسی ورق زده شود، نام من بحیث مدیر قلم مخصوص در زمره یک تعداد مامورین وزارت مالیه که در آن وقت باساس فرمان صدارت از کار برطرف شده بودند، خوانده خواهد شد. اما نویسنده محترم کتاب فوق الذکر بدون در نظر داشت اسناد ثقه و ثابت، و حتی نشرات دولتی، مرحوم عبدالرحیم چین زایی را بحیث مدیر قلم مخصوص معرفی می کند.

من از این برادر محترم (نویسنده) می پرسم: او برادر جان حین نوشتن کتاب آیا سندی، تمسکی، دست آویزی، مدرکی، فرمانی، مکتوبی، دلیلی، برهانی در دست داشتید؟ و آیا در صدد پیدا کردن اسناد و مطالعه آن شده بودید؟ و یا صرف به شنیدگی های خود و احتمالاً قصه راویان اکتفا کرده به نگارش مبادرت ورزیدید؟ و یا کدام وظیفه دیگری داشتید که سنگ را در دبه اندازید و پل را گم کنید؟ شما که از زمان ملک خان و وقوع حوادث دور نبودید، اگر اقل نشرات دولت وقت را که حتماً میسر تان بود، مطالعه می کردید، نوشته تان خرد حقیقتی پیدا می کرد.

از موضوع دور نرویم، شام روز بعد از عید توسط دین محمد قوماندان امنیه ولایت کابل گرفتار و زندانی شدم. اینکه در مدت پنج سال کوتاه قلبی و دوران تحقیقات چه ها دیدم و چه ناروایی ها کردند تا خاک خشک اتهام را به دیوار ظلم خود بچسبانند، نه

دل شکسته و حالت پیری من توان یاد آوری آنرا دارد، نه عقل سلیم و وجدان بشریت آنرا قبول کرده میتواند، و نه صفحات جریده امید گنجایش درجش را. باید کتاب بزرگی در مورد نوشت و من فقط به زمزمه این بیت حضرت سعدی تسلی خاطر میکنم:

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت پنداشت ستمگر که جفا کرد بما در گردن او بماند و بر ما بگذشت

هکذا گرفتاری دیگران بشمول برادران ملک خان بعد از پخش خبر رادیو صورت گرفته بود. عقل سلیم اجازه نمیدهد که ملک خان متهم درجه اول بحیث وزیر مالیه مقتدر ایفای وظیفه بکند، و برادرانش بحیث متهم به کودتا دو هفته قبل زندانی شده باشند. زیرا شعبات مربوطه و مخصوصاً ضبط احوالات صدارت، چنان در خفیه نگهداشتن موضوع احتیاط می کردند که، جز مخبرین موظف و بسیار معتمد شان که عنکبوت وار گرداگرد کسانی را که می خواستند بنام متهمین کودتا گرفتار کنند، تار دوانیده بودند تا، کسی دیگر از موضوع اطلاع حاصل نکند. حتی شاید خود مخبرین موظف هم نمی دانستند که، گپ از چه قرار است و فقط رفت و آمد و حرکات متهمین را زیر مراقبت گرفته بودند.

اینکه در خبر رادیو، مکاتیب معزولی و نشرات روز، نامی از کودتا برده نشده بود، تا مبدا کودتاچیان قبل از وقت قیامت بر پا کنند، زیرا از طرف روس و جاسوسان داخلی تفهیم شان شده بود که، کودتا حین ادای نماز عید در مسجد عیدگاه شروع می شود، بناءً بدون درک و مشاهده کوچکترین اثری از کودتا، موضوع برطرفی و گرفتاری ها را روز عرفه شروع کردند. گرچه مخالفین ملک خان و کی جی بی های داخلی و خارجی مخصوصاً ریاست ضبط احوالات موضع را دامن می زدند، اما پوره متیقن بودند که، روحاً و جسماً فلج شده، نمی دانستند چه می کنند و چه باید بکنند.

هر قدرتی که بود، بدست بانیان اتهام کودتا و هر اجراتی که بود، از طرف آنها صورت می گرفت. قدرتمندان ما بدون آنکه بفهمند، چون بازیچه بدست این دار و دسته قرار داشتند. زیرا ایشان از خداوند (ج) غافل بودند، تا خدا (ج) هادی و رهنمای شان می شد و هم از توده مردم کنار ساخته شده بودند تا حالت زار مردم یا واقعات و پیش آمد های واقعی را از آنها می شنیدند، بلکه طوریکه نوشتیم، درک و دید شان از طریق جاسوسان بود و بس.

نکته دیگری که میخواهم متذکر شوم اینست که در مقاله مندرج کتاب مذکور چنین تذکر داده شده که گویا بعد از رهایی متهمین، اعلیحضرت برای تسلی خاطرشان آنها را به کارهای خوب گماشت، چنانچه عبدالرحیم خان چین زایی سابق مدیر قلم مخصوص را رئیس دستگاه جنگل مقرر کردند. اینکه چین زایی صاحب رئیس دستگاه جنگل مقرر شده بودند درست است. اما نه از طریق اعلیحضرت و نه برای تسلی خاطرشان، زیرا طوریکه گفته آمد ایشان نه بندی شده بودند و نه موضوع تسلی ها خاطر شان مورد بحث شده میتوانست.

اما من بعد از رهایی مدت یک سال بیکار بودم. سال دوم طور اجبر در مدیریت عمومی تصدی های وزارت مالیه بحیث مدیر تحریات کار کردم. سال سوم بحال بسیار ناتوان، در حالیکه همه دندانهایم را مشمت های خدای رحم و میر عطا خرد ضابطان ریاست ضبط احوالات صدارت ریختانده بودند، و بدن نیم جان داشتم، در کورس ضابطان احتیاط دوره عسکری را سپری کردم. هیچ مقام و مرجع صاحب صلاحیت و قدرتی به عرایض من در مورد سن و سال و بدن نیم جان حالت زارم گوش نداد که نداد. بعداً در وقت صدارت داکتر یوسف خان مجدداً طور رسمی مقرر شدم اما چه رسمیتی، مدتها زیر دست همصنفی های دوره مکتب که در درجه صنفی از من پایین تر هم بودند. و حتی زیر اثر شاگردانم مجبوراً برای پیدا کردن قوت لا یموت ایفای وظیفه کردم.

در مورد رتبه و معاش دهساله دوران مظلومیت خود هیچ دروازه ای نبود که دق الباب نکرده باشم. اما گوش و وجدانی نبود که بشنود. و حتی از هر مقام نا مقام تحقیر هم می شدم. چنانچه انور ضیایی وزیر مالیه وقت به تلخی بمن گفت: «برو نام تو در

اخیر لست بود». ببین ده کجا و درخت ها کجا.

در بخش های پیشین این سلسله خواندید که چگونه عوامل شوروی به دسیسه پرداخته و فکر و ذهن ارباب امور را در کابل علیه مرحوم عبدالملک عبدالرحیم زی مشوب ساختند، تا آنکه آن محروم را با جمعی بیخبر و بیگناه یکجایی در روز عرفه دستگیر و به زندان انداختند، بدون آن که کوچک ترین سندی در باره اتهام کودتای شان داشته باشند. اینک باقی قضایا:

خوانندگان گرامی! خالی از دلچسپی و انتباه نخواهد بود اگر اندکی از جریان تحقیقات و نوع سوالاتی که زاده عقل و فکر هیئت تحقیقات بود، و از طلوع آفتاب بشریت تا امروز چنین تحقیقات و چنین سوالات سراغ شده نمی تواند، بنویسم. خدا کند خوانندگان گرامی باورش کنند. گرچه من خودم به این سوالات جوابهایی ابداع کرده بودم، با آنهم امروز باورم نمی شود که انسانهایی پیدا شوند که چنین بی خریطه فیر کنند! انسانیت از شنیدن چنین سوالات آب خجالت می بارد. اما هیئت تحقیقات از گرفتن جوابهای جعلی افتخار می کردند تا بالاخره روزی رسید که با سرافکندگی تمام آن اوراق را آتش زدند و هیئت تحقیق تا امروز از موضوع دم نزد، و چنین وانمود ساختند که اصلاً بندی گری و تحقیقاتی صورت نگرفته، و حتی بعد از رهایی من کوشش داشتند فرمان برطرفی مرا به نحوی از انحا از من بگیرند.

بهر صورت، تا جایی که امکان داشت و قدرت شان رسید، و انکار شان کارگر واقع شد، آثار اتهام و ظلم خود را از بین بردند. ایکاش به لحاظ خدا (ج) و ترس روز جزاء، اندکی غم دل و اندوه خاطر متهمین مظلوم را با دایر کردن محاکمه که خود مردانه وار وعده کرده بودند، از بین می بردند.

ملک خان بیچاره با امید این محاکمه مدت بیست و سه سال عمر عزیز خود را در کنج زندان سپری کرد، لا اقل نتیجه پنج سال تحقیقات را طی دو سه سطر هم نشر نکردند! خداوند عالم شاهد حال است، و هم اکنون همه میدانند که اصلاً نه کودتایی در کار بود، نه کسی در فکر کودتا بود، آنهم بسرگردکی ملک خان که شخص متدین، صادق و فوق العاده مورد اعتماد داود خان و شخص اعلیحضرت هم بود. اما معاندین داخلی و خارجی ملک خان با آنکه کوچکترین دلیل و ذره ای تمسک نداشتند، زمینه را طوری مساعد ساختند که حتماً باید گیر و گرفتگی صورت بگیرد و تحقیقاتی، ولو جعلی، ظالمانه و خجالت آور باشد، بعمل آید.

پایان بخش اول

ادامه دارد